

۳۲۵



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

## Report of the Meeting of Center for Justice & Procedure Civil about the Unification Judgment of Supreme Court No.865

**Behnam Shekoochi Mashhadi:** PhD in Private Law, Faculty of Law & Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

In paragraph 1 of Article 12 of the Dispute Resolution Councils Law, approved in 1402, the legislator has placed financial claims up to one billion rials under the jurisdiction of the Court of Peace and on the other hand, Note 4 under Article 20 of the same law states that "the handling of claims regarding immovable property that lacks an official document is solely within the jurisdiction of the competent judicial authority. One of the conditions of the petition, according to Article 51, Paragraph 3 of the aforementioned law, is "determination of the demand and its price." According to Article 61, the plaintiff has the option to determine the price of the claim (whether in movable or immovable property) and this measure is effective in terms of litigation costs and the ability to appeal. As a result of the aforementioned authority, the plaintiff was raising the immovable property claim based on a "demand schedule" (valuation) lower than the above threshold and this action, considering the aforementioned Articles 12 and 20, caused a difference of judgments among the courts as to which court has jurisdiction to hear this case? The answer has been given in the Unification of Judgments Decision of Supreme Court No.865.

**Keywords:** Court of Peace, Movable and immovable claims, Demand, Valuation of demand, The Unification of Judgments Decision of Supreme Court.

## گزارش نشست «هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی» در باره رأی وحدت رویه شماره ۸۶۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نوشته

بهنام شکوهی مشهدی\*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۳

### چکیده

قانون‌گذار در بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، دعای مالی تا نصاب یک میلیارد ریال را در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده و از سوی دیگر، در تبصره ۴ ذیل ماده ۲۰ همان قانون، «رسیدگی به دعای راجع به اموال غیر منقول [را] که فاقد سند رسمی هستند، صرفاً در صلاحیت مرجع صالح قضایی» دانسته است. یکی از شرایط دادخواست مطابق بند ۳ ماده ۵۱ قانون یادشده، «تعیین خواسته و بهای آن» است که وفق ماده ۶۱، خواهان مخیر است بهای خواسته را (چه در اموال منقول و چه غیر منقول) تعیین کند که این اقدام از لحاظ هزینه دادرسی و قابلیت تجدیدنظر خواهی، مؤثر است؛ اما در مواردی نرخ منطقه‌بندی نیز معیار قرار می‌گیرد. در نتیجه اختیار موصوف، خواهان دعوی غیر منقول را بر اساس «تقویم خواسته» (ارزش‌گذاری) کمتر از نصاب بالا مطرح می‌کرد و همین امر با توجه به مواد ۱۲ و ۲۰ قانون یادشده، سبب چالش و اختلاف آرا میان دادگاه‌ها شد که کدام دادگاه صلاحیت رسیدگی به این دعوا را دارد؟ دادگاه صلح یا دادگاه عمومی حقوقی؟ که در نهایت در رأی وحدت رویه شماره ۸۶۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور پاسخ آن داده شده است. گزارش پیش رو پیرامون رأی پیش‌گفته است که از سوی هسته پژوهشی «عدالت و آیین دادرسی مدنی» دانشگاه تهران با حضور آقایان دکتر حسن محسنی، دکتر مجید غمامی، دکتر فریدون نهرینی و دکتر محمدعلی شاه‌حیدری پور برگزار و به نقد و بررسی آن پرداخته شد.

کلیدواژه: تقویم خواسته، خواسته، دادگاه صلح، دعای منقول و غیر منقول، رأی وحدت رویه.



## ۱. گزارش و متن رأی وحدت رویه ۸۶۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه شماره ۱۴۰۴/۶ ۱۴۰۴ ساعت ۸ روز سه شنبه، مورخ ۳۱ تیر ۱۴۰۴ به ریاست حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمدجعفر منتظری، رئیس محترم دیوان عالی کشور، با شرکت رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور و با حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محسن موسوی، نماینده محترم دادستان کل کشور در سالن هیئت عمومی، تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید، قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص این پرونده و استماع نظر نماینده محترم دادستان کل کشور که به ترتیب زیر منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۸۶۵ مورخ ۳۱ تیر ۱۴۰۴ انجامید.

### ۱.۱. گزارش پرونده

با سلام و احترام، به استحضار می رساند، آقای حامد ابراهیم پور دلاور، رئیس محترم شعبه پنجم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان تنکابن، با اعلام اینکه از سوی شعب ۳۹ و ۴۶ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران در خصوص مرجع صالح برای رسیدگی به دعاوی مالی راجع به اموال غیر منقول که تا مبلغ یک میلیارد ریال تقویم شده، آرای مختلفی صادر گردیده است، درخواست طرح موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور را نموده است که گزارش امر به شرح آتی تقدیم می شود:

الف) به حکایت دادنامه شماره ۱۴۰۳۴۷۳۹۰۰۸۹۴۹۵۵۱ به تاریخ ۲۱ آذر ۱۴۰۳ شعبه اول دادگاه صلح شهرستان تنکابن در خصوص دادخواست آقای محمود... به طرفیت آقایان داود... و محسن... و خانم خدیجه... به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی ملک مقوم به ۵۱,۰۰۰,۰۰۰ ریال، چنین رأی صادر شده است:

«... اولاً: صلاحیت محاکم دادگاه صلح در ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ تصریح شده است و رسیدگی غیر از موارد مصرح در این قانون خارج از فلسفه اصلی تأسیس محاکم دادگاه صلح است. ثانیاً، رسیدگی محاکم دادگاه صلح همانند سایر محاکم اختصاصی از جمله دادگاه کیفری یک و انقلاب حصری بوده و صرفاً مواردی که در قانون اشاره شده است، صلاحیت رسیدگی دارد و خارج از این موارد در صلاحیت محاکم عمومی است و ماده ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ که عنوان می دارد: «در مواردی که در این قانون حکمی تعیین نشده است، آیین دادرسی و ترتیبات رسیدگی، صدور رأی و اجرای احکام دادگاه صلح حسب مورد تابع قوانین و مقررات



حاکم بر دادگاه‌های حقوقی و کیفری است»، نیز به این موضوع اشاره دارد. ثالثاً، مقنن در تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ عنوان می‌دارد: «رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیرمنقول که فاقد [سند] رسمی هستند، صرفاً در صلاحیت مرجع صالح قضایی است». لذا ملاحظه می‌گردد در قانون جدید شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، محاکم شورای حل اختلاف صرفاً صلاحیت صلح و سازش در صورت درخواست طرفین را دارند و صلاحیت رسیدگی به [این] دعاوی را ندارند و با توجه [به اینکه] قانون‌گذار حکیم است و از فلسفه قانون‌گذاری مقنن چنین استنباط می‌گردد که منظور از رسیدگی در این تبصره، رسیدگی در محاکم دادگاه صلح و منظور از مرجع صالح قضایی محاکم عمومی است؛ چراکه شورای حل اختلاف صرفاً صلاحیت صلح و سازش را دارد و مقنن در این تبصره به این موضوع اشاره می‌دارد. با توجه به محتویات پرونده و استدلال به عمل آمده و با توجه به اینکه دعوی خواهان حسب اظهارات ایشان و مستندات پیوستی فاقد سند رسمی است، لذا خارج از صلاحیت این دادگاه بوده، النهایه صرف نظر از درستی و یا نادرستی موضوع پرونده، مستنداً به ماده ۱۲ و تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ و مواد ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی، قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم حقوقی شهرستان تنکابن صادر و اعلام می‌گردد».

۳۲۹



آیین دادرسی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

در پی آن، شعبه پنجم دادگاه عمومی - حقوقی تنکابن به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۳۴۷۳۹۰۰۰۹۸۴۶۶۸۲ به تاریخ ۱۹ دی ۱۴۰۳، چنین رأی داده است:

«... چنین استدلالی صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چه آنکه صلاحیت دادگاه صلح بر اساس بهای خواسته و صرف نظر از مال منقول و غیرمنقول بودن تعیین می‌شود، لذا چنانچه مال غیرمنقولی کمتر از ۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال باشد موضوع در صلاحیت دادگاه صلح است. بند ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف، صرفاً در خصوص صلاحیت شورای حل اختلاف و محدوده اختیارات شورای حل اختلاف برای صدور گزارش اصلاحی است نه خروج املاک غیرمنقول فاقد سند رسمی از صلاحیت دادگاه صلح؛ به بیان دیگر حسب ماده ۲۰، شورای حل اختلاف در اجرای ماده ۱۳ و ۱۵ این قانون جلسه را تشکیل می‌دهد و در صورت حصول سازش، حسب مورد اقدام می‌نماید و به موجب تبصره ۴ ماده مذکور نسبت به املاک فاقد سند رسمی، موضوع در صلاحیت مرجع صالح است و شورای حل اختلاف حتی صلاحیت صدور گزارش اصلاحی در خصوص املاک فاقد سند رسمی را ندارد و این موضوع حسب مورد (با توجه به تقویم [خواسته]) در صلاحیت مرجع صالح است و چنانچه مراد قانون‌گذار این امر نبود به صراحت اعلام می‌داشت در صلاحیت

دادگاه حقوقی است نه آنکه بیان نماید در صلاحیت مرجع صالح است. لذا حسب ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف، صلاحیت دادگاه صلح مشخص و به موجب تبصره ۴ ماده ۲۰ نیز مراد از مرجع صالح همان حسب مورد و با توجه به تقویم خواسته است که مرجع صلح یا دادگاه صلح است یا دادگاه حقوقی که در مانحن فیه با توجه به تقویم یعنی دادگاه صلح، از این رو دادگاه خود را صالح به رسیدگی ندانسته و مستنداً به ماده ۱۲ و تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف و [مواد] ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی، قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم دادگاه صلح تنکابن صادر می‌نماید...».

پس از ارسال پرونده جهت حل اختلاف، شعبه ۳۹ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به موجب دادنامه شماره ۱۰۵۷۸۲۹۳/۱۰۳۴۷۳۹۰۰۱۰۱ به تاریخ ۱۰ بهمن ۱۴۰۳، چنین رأی داده است:

«... نظر به اینکه به موجب بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف، رسیدگی به دعاوی مالی تا نصاب یک میلیارد ریال در صلاحیت دادگاه صلح بوده با توجه به اطلاق دعاوی مالی در ماده مذکور، به دعوی مالی اموال غیر منقول نیز تسری داشته توجهاً به میزان تقویم در دعوی مطروحه، لذا با پذیرش استدلال شعبه پنجم دادگاه حقوقی شهرستان تنکابن به استناد بند الف تبصره ۴ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف، با اعلام صلاحیت شعبه اول دادگاه صلح شهرستان تنکابن، حل اختلاف می‌نماید...».

ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۴۰۳۴۷۳۹۰۰۰۸۹۱۴۵۰۸ - ۲۱ آذر ۱۴۰۳ شعبه دوم دادگاه صلح شهرستان تنکابن، در خصوص دعوی خواهان‌ها به خواسته خانم عذرا... دادخواستی به طرفیت آقای عبدالصالح... با موضوع اثبات وقوع بیع یک قطعه زمین مقوم به ۵۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال، چنین رأی صادر شده است:

«... اولاً: صلاحیت محاکم دادگاه صلح در ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ تصریح شده است و رسیدگی غیر از موارد مصرح در این قانون خارج از فلسفه اصلی تأسیس محاکم دادگاه صلح است. ثانیاً، رسیدگی محاکم دادگاه صلح همانند سایر محاکم اختصاصی از جمله دادگاه کیفری یک و انقلاب حصری بوده است و صرفاً مواردی که در قانون اشاره شده است، صلاحیت رسیدگی دارد و خارج از این موارد در صلاحیت محاکم عمومی است و ماده ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ که عنوان می‌دارد: «در مواردی که در این قانون حکمی تعیین نشده است، آیین دادرسی و ترتیبات رسیدگی، صدور رأی و اجرای احکام دادگاه صلح حسب مورد تابع قوانین و مقررات حاکم بر دادگاه‌های حقوقی و کیفری است.» نیز به این موضوع اشاره دارد. ثالثاً، مقنن در



تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ عنوان می‌دارد: «رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیرمنقول که فاقد [سند] رسمی هستند، صرفاً در صلاحیت مرجع صالح قضایی است. لذا ملاحظه می‌گردد در قانون جدید شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، محاکم شورای حل اختلاف صرفاً صلاحیت صلح و سازش در صورت درخواست طرفین را دارند و صلاحیت رسیدگی به [این] دعاوی را ندارد و با توجه [به اینکه] قانونگذار حکیم است و از فلسفه قانونگذاری مقنن چنین استنباط می‌گردد که منظور از رسیدگی در این تبصره، رسیدگی در محاکم دادگاه صلح و منظور از مرجع صالح قضایی محاکم عمومی است؛ چراکه شورای حل اختلاف صرفاً صلاحیت صلح و سازش را دارد و مقنن در این تبصره به این موضوع اشاره می‌دارد. با توجه به محتویات پرونده و استدلال به عمل آمده و با توجه به اینکه دعوی خواهان حسب اظهارات ایشان نزد مقام قضایی فاقد سند رسمی است، لذا خارج از صلاحیت این دادگاه است، لذا صرف نظر از درستی و یا نادرستی موضوع پرونده، مستنداً به ماده ۱۲ و تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ و ماده ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی، قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم حقوقی شهرستان تنکابن صادر و اعلام می‌گردد...».

۳۳۱



آیین دادرسی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

سپس، شعبه پنجم دادگاه عمومی حقوقی تنکابن به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۳۴۷۳۹۰۰۰۹۵۵۷۸۹۴ به تاریخ ۱۰ دی ۱۴۰۳، چنین رأی داده است:  
«... چنین استدلالی صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چه آنکه صلاحیت دادگاه صلح بر اساس بهای خواسته و صرف نظر از مال منقول و غیرمنقول بودن تعیین می‌شود، لذا چنانچه مال غیرمنقولی کمتر از ۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال باشد موضوع در صلاحیت دادگاه صلح است. بند ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف، صرفاً در خصوص صلاحیت شورای حل اختلاف و محدوده اختیارات شورای حل اختلاف برای صدور گزارش اصلاحی است نه خروج املاک غیرمنقول فاقد سند رسمی از صلاحیت دادگاه صلح. به بیان دیگر حسب ماده ۲۰، شورای حل اختلاف در اجرای ماده ۱۳ و ۱۵ این قانون جلسه را تشکیل می‌دهد و در صورت حصول سازش، حسب مورد اقدام می‌نماید و به موجب تبصره ۴ ماده مذکور نسبت به املاک فاقد سند رسمی، موضوع در صلاحیت مرجع صالح است (شورای حل اختلاف حتی صلاحیت صدور گزارش اصلاحی در خصوص املاک فاقد سند رسمی را ندارد و این موضوع حسب مورد (با توجه به تقویم [خواسته]) در صلاحیت مرجع صالح است) و چنانچه مراد قانونگذار این امر نبود به صراحت اعلام می‌داشت در صلاحیت دادگاه حقوقی است نه آنکه بیان نماید در صلاحیت مرجع صالح است. لذا حسب ماده

۱۲ قانون شورای حل اختلاف، صلاحیت دادگاه صلح مشخص و به موجب تبصره ۴ ماده ۲۰ نیز مراد از مرجع صالح همان حسب مورد و با توجه به تقویم خواسته است که مرجع صلح یا دادگاه صلح است یا دادگاه حقوقی که در مانحن فیه با توجه به تقویم یعنی دادگاه صلح، از این رو دادگاه خود را صالح به رسیدگی ندانسته و مستنداً به ماده ۱۲ و تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف و [مواد] ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی، فرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم دادگاه صلح تنکابن صادر می‌نماید...».

پس از ارسال پرونده جهت حل اختلاف، شعبه ۴۶ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۳۴۷۳۹۰۰۱۱۰۲۴۴۲۵ مورخ ۲۷ بهمن ۱۴۰۳، چنین رأی داده است:

«... این دادگاه با توجه به محتویات پرونده و با پذیرش استدلال شعبه دوم دادگاه صلح تنکابن، مستنداً به بند الف تبصره ۴ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ به صلاحیت شعبه پنجم دادگاه عمومی حقوقی تنکابن حل اختلاف می‌نماید...».

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شعب ۳۹ و ۴۶ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران، در خصوص مرجع صالح برای رسیدگی به دعاوی مالی راجع به اموال غیر منقول که تا مبلغ یک میلیارد ریال تقویم شده‌اند، با استنباط متفاوت از بند ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ و ذکر واژه‌های «مرجع قضایی و املاک فاقد سند رسمی» در قانون پیش‌گفته اختلاف نظر دارند؛ به طوری که شعبه ۳۹ با این استدلال که دعاوی مالی مندرج در بند ۱ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف، به دعاوی مالی اموال غیر منقول نیز تسری دارد و واژه مرجع قضایی شامل دادگاه صلح نیز می‌گردد و بر این اساس صلاحیت دادگاه صلح را پذیرفته است، اما شعبه ۴۶ با تأیید استدلال شعبه دوم دادگاه صلح، مبنی بر اینکه رسیدگی در غیر از موارد مصرح در این قانون، خارج از فلسفه اصلی تأسیس محاکم دادگاه صلح است و مراد از مرجع قضایی در تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون یادشده صرفاً ناظر به دادگاه‌های عمومی حقوقی است، صلاحیت شعبه پنجم دادگاه عمومی - حقوقی تنکابن را تأیید کرده است.

بنابه مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور در خواست می‌گردد. معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی - غلامرضا انصاری



۱. ۲. نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه شماره ۱۴۰۴/۶ به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح زیر اظهار عقیده می‌نمایم:

حسب گزارش ارسالی ملاحظه می‌شود اختلاف نظر بین شعبه ۳۹ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران و شعبه ۴۶ همان دادگاه با استنباط متفاوت از بند ۱ ماده ۱۲ و تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ در مورد مرجع صالح جهت رسیدگی به دعاوی مالی راجع به اموال غیرمنقول تقویم شده تا مبلغ یک میلیارد ریال است.

اولاً مستفاد از اصول ۳۴، ۶۱ و ۱۵۹ قانون اساسی و مواد ۱۰، ۳۵۲ و ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، رسیدگی به دعاوی و شکایات باید مطابق با قانون در دادگاه صالح انجام شود. لازم به ذکر است که قانون‌گذار در ماده ۴ قانون شوراهای حل اختلاف تشکیل دادگاه‌های صلح را با تعیین شعبه یا شعبی از دادگاه‌های عمومی به‌عنوان دادگاه صلح تجویز کرده است. مقررۀ یادشده دلالت بر این دارد که دادگاه صلح در واقع شعبه یا شعبی از دادگاه‌های عمومی است که تا حد نصاب تعیین شده، صلاحیت رسیدگی به دعاوی را دارد. لذا دادگاه صلح تا نصاب تعیین شده شامل کلیه تظلمات و شکایات اعم از حقوقی، کیفری، خانواده و امور حسبی دارای صلاحیت است.

۳۳۳



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

ثانیاً نظر به اینکه عبارت «دعاوی مالی تا نصاب یک میلیارد ریال» مندرج در بند یک ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ اطلاق دارد و دعاوی مالی راجع به اموال غیرمنقول را نیز شامل می‌شود و قانون‌گذار در مقام بیان، استثنایی برای دادگاه صلح از حیث منقول یا غیرمنقول بودن دعوا قائل نشده و علی‌رغم آنکه در قانون سابق به صراحت رسیدگی به این نوع دعاوی را از صلاحیت شورای حل اختلاف خارج دانسته بود، برای دادگاه صلح محدودیت قائل نشده است، لذا دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعاوی غیرمنقول تا نصاب یادشده را دارد.

ثالثاً حکم مقرر در تبصره ۴ ماده ۱۷ قانون یادشده که رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیرمنقول فاقد سند رسمی را صرفاً در صلاحیت مرجع صالح قضایی قلمداد کرده است، نه تنها به معنای نفی صلاحیت دادگاه صلح به شرح مذکور در بند نامبرده نیست، بلکه مؤید صلاحیت این دیدگاه است؛ زیرا تردیدی نیست که دادگاه صلح مرجع قضایی است و از حکم این تبصره خروج موضوعی دارد، و تفکیک به عمل آمده در این تبصره در خصوص اموال غیرمنقول دارای سابقه سند رسمی و فاقد آن، حکایت از آن دارد که قانون‌گذار از روی توجه و به صورتی کاملاً آگاهانه در بند یک ماده ۱۲ صلاحیت دادگاه صلح را به صورت مطلق آورده است، اما در ماده ۱۷ در مقام احصای صلاحیت شورای حل اختلاف

برای سازش، دعوای راجع به اموال غیرمنقول فاقد سند رسمی را حتی برای حصول سازش از صلاحیت این مرجع خارج کرده است. شایسته ذکر است، در قانون سابق چون قاضی شورای حل اختلاف مبادرت به صدور رأی می‌کرد، قانون‌گذار این مرجع را قضایی تلقی کرده بود، ولی در قانون اخیر شورای حل اختلاف را از حیطه مراجع قضایی خارج دانسته است و تبصره ۴ ماده ۱۷ از دادگاه صلح به عنوان یک مرجع قضایی خروج موضوعی دارد و بنابه مراتب یادشده، نظر شعبه محترم ۳۹ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران مطابق با قانون و قابل تأیید است.

۳. ۱. رأی وحدت رویه شماره ۸۶۵ - ۳۱ تیر ۱۴۰۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور «مطابق ماده ۴ و بند یک ماده ۱۲ قانون شوراها حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۰۶/۲۲ از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون در هر حوزه قضایی، شعبه یا شعبی از دادگاه‌ها به دادگاه صلح اختصاص یافته و رسیدگی به دعوای مالی تا سقف یک میلیارد ریال به نحو مطلق به آن مرجع واگذار شده است و اطلاق آن، شامل دعوای مالی منقول و غیرمنقول می‌شود. بر این اساس، در مواردی که بهای خواسته دعوای اقامه شده کمتر از نصاب مقرر باشد، رسیدگی به آن با دادگاه صلح خواهد بود و عبارت «مرجع صالح قضایی» در تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون یادشده، ناظر به دادگاه صلح است. بنابه مراتب، رأی شعبه سی و نهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران که با این نظر انطباق دارد، با اکثریت آراء اعضای هیات عمومی، صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن، لازم‌الاتباع است.»

۳۳۴



آیین دادرسی کیفری  
Comparative Civil Procedure

سال اول / شماره دوم  
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

۲. متن سخنرانی استادان و نقدهای واردشده به رأی

در این بخش به ترتیب استادان از جمله آقای دکتر مجید غمامی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، آقای دکتر حسن محسنی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، آقای دکتر محمدعلی شاه‌حیدری‌پور (استاد مدعو دانشگاه علوم قضایی و مدیرکل اداره حقوقی قوه قضاییه) و آقای دکتر فریدون نهرینی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران) به ایراد سخنرانی و نقد پرداخته‌اند که در ادامه آورده می‌شود.

۲. ۱. دکتر مجید غمامی:

به نام خدا. خیرمقدم عرض می‌کنم خدمت تمامی حضار گرامی و استادان ارجمندی

که در این نشست تحلیلی حضور دارند. همچنین مراتب سپاس خود را به انجمن علمی دانشکده حقوق و گروه حقوقی که بانی برگزاری این پنل نقد رأی شدند، تقدیم می‌کنم. تشکر ویژه دارم از میهمان ارجمندمان، جناب آقای دکتر شاه‌حیدری‌پور که از قضات عالی‌رتبه و برجسته دیوان عالی کشور بوده‌اند و هم‌اکنون مسئولیت «اداره کل امور حقوقی قوه قضاییه» را برعهده دارند، که دعوت ما را پذیرفته، زحمت حضور را متقبل شدند؛ قطعاً همگی ما از محضر ایشان بهره‌مند خواهیم شد.

البته قصد ندارم تمام وقت ۲۵ دقیقه‌ای را به خود اختصاص دهم؛ چراکه پنل نقد رأی با حضور استادان محترمی همچون جناب آقای دکتر نهرینی تشکیل شده که از ارائه‌دهندگان اصلی بحث هستند. حضور بنده در این جایگاه، صرفاً به‌عنوان مسئول «هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی» است تا به معرفی اجمالی این نهاد بپردازم. این هسته که از ابتدای سال جاری در گروه حقوق خصوصی و اسلامی و در راستای اجرای مقررات معاونت پژوهشی دانشگاه تأسیس گردید، رسالتی مهم برعهده دارد. هدف اصلی ما و اعضای محترم وابسته به این هسته، گسترش و تعمیق «حقوق دادرسی» به مثابه یکی از علوم بنیادین و شاخص‌های اصلی در نظام حقوقی کنونی است.

نخستین اقدام اجرایی این هسته پس از تأسیس، راه‌اندازی نشریه‌ای تخصصی با عنوان «مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی» بوده است. خوشبختانه شماره نخست این نشریه حاوی مقالات بسیار ارزشمند و آموزنده‌ای است که اکنون منتشر شده و از تمامی علاقه‌مندان دعوت می‌کنم تا این نشریه را مطالعه نمایند. مجدداً به همه عزیزان خیرمقدم عرض می‌کنم و ادامه جلسه را به همکار عزیزم، جناب آقای دکتر محسنی می‌سپارم تا ضمن تبیین موضوع رأی، ترتیب سخنرانی استادان گرامی را نیز اعلام فرمایند. سپاسگزارم.

۲.۲. دکتر حسن محسنی:

به نام خداوند جان و خرد، کزین برتر اندیشه برنگذرد. عرض سلام و احترام دارم خدمت تمامی حضار محترم، دانشجویان عزیز، وکلای ارجمند و قضات شریفی که در جمع ما حضور دارند. خیرمقدم ویژه عرض می‌کنم خدمت مهمان گرانقدرمان، جناب آقای دکتر شاه‌حیدری‌پور، از قضات عالی‌رتبه دیوان عالی کشور که در حال حاضر مسئولیت «مدیرکل اداره حقوقی قوه قضاییه» را برعهده دارند و پیش از این نیز «مدیرکل وحدت رویه دیوان عالی کشور» بوده‌اند.

همان‌طور که مستحضرید، ساختار دیوان عالی کشور متشکل از شعب حقوقی و کیفری است؛ اما در کنار این‌ها، «اداره کل وحدت رویه» نیز وجود دارد که وظیفه پالایش و

۳۳۵



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

مستندسازی موضوعات جهت طرح در «هیئت عمومی وحدت رویه» را عهده‌دار است. لازم به ذکر است که هیئت عمومی شعب (که به صدور آرای اصراری می‌پردازد) زمانی تشکیل می‌شود که طبق ماده ۴۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی، در خصوص یک پرونده واحد، میان دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور اختلاف نظر حاصل شود؛ بدین معنا که اگر رأی برای دومین بار مورد فرجام‌خواهی قرار گیرد و دیوان قصد نقض آن را داشته باشد، موضوع در هیئت عمومی مطرح می‌شود. اما رأی وحدت رویه‌ای که امروز موضوع بحث ماست، ویژگی متمایزی دارد و آن هم صدور سریع آن، بلافاصله پس از تصویب و اجرایی شدن «قانون شوراها حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲» است. اجرایی شدن این قانون و تشکیل نهاد جدیدی تحت عنوان «دادگاه صلح»، ابهامات و اشکالاتی را در رویه قضایی ایجاد کرد. پرسش اساسی که منجر به صدور این رأی شد، بر اساس گزارش‌های دیوان عالی کشور به این شرح بود: آیا رسیدگی به دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول در صلاحیت دادگاه صلح است؟

ریشه اختلاف از آنجا نشئت گرفته که قانون‌گذار در یکی از مواد قانون شوراها حل اختلاف مقرر داشته است که دعاوی اموال غیرمنقول (فاقد سند رسمی) باید در «مرجع صالح قضایی» رسیدگی شود. ظاهر امر نشان می‌داد که این دعاوی در صلاحیت دادگاه صلح نیست، اما چالش اصلی زمانی پدیدار شد که خواهان دعاوی غیرمنقول را بر اساس «تقویم خواسته» (ارزش‌گذاری) در دادگاه صلح طرح کرد. به بیان دیگر، طبق ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی، خواهان مخیر است بهای خواسته را - چه در اموال منقول و چه غیرمنقول - تعیین کند. حال سؤال این است اگر خواهان بهای یک ملک یا زمین را مبلغی کمتر از نصاب دادگاه صلح (یعنی زیر صد میلیون تومان) تقویم کند، آیا با توجه به صلاحیت عام مراجع قضایی، دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به این دعوا را دارد یا خیر؟ برای ایضاح مطلب، به سابقه تعارض آرا اشاره می‌کنم: در یک مورد، دادگاه صلح شهرستان تنکابن با استدلال به اینکه دادگاه صلح یک «مرجع اختصاصی» است - برخلاف دادگاه عمومی که مرجع عام است - و صلاحیت‌های آن در ماده ۱۲ احصا شده، از خود نفی صلاحیت کرد و با استناد به قانون آیین دادرسی مدنی، پرونده را به دادگاه عمومی فرستاد. در مقابل، شعبه پنجم دادگاه عمومی حقوقی تنکابن با این استدلال مخالفت کرد و معتقد بود هر دوایی (منقول یا غیرمنقول) که خواسته آن زیر صد میلیون تومان تقویم شده باشد، در صلاحیت دادگاه صلح است. این اختلاف نظر به دادگاه تجدیدنظر استان مازندران نیز تسری یافت؛ به طوری که شعبه ۳۹ تجدیدنظر با پذیرش استدلال دوم، اعلام کرد که اطلاق بند ۱ ماده ۱۲ شامل هر نوع مال (منقول و غیرمنقول) می‌شود که تقویم شده است. اما



شعبه ۴۶ تجدیدنظر، نظری مخالف داشت و صلاحیت را با دادگاه عمومی دانست. نهایتاً هیئت عمومی دیوان عالی کشور برای رفع این تعارض، رأی وحدت رویه شماره ۸۶۵ را صادر نمود. مفاد رأی بدین مضمون است که مطابق ماده ۴ و بند ۱ ماده ۱۲ قانون جدید، صلاحیت دادگاه صلح «مطلق» است و شامل هر دعوی می شود که خواهان آن را زیر نصاب قانونی تقویم کرده باشد. همچنین عبارت «مرجع صالح قضایی» در تبصره ۴ ماده ۲۰ نیز شامل دادگاه صلح می شود.

بنده در ادامه، دیدگاه‌های انتقادی خود را پیرامون درستی یا نادرستی این رأی بیان خواهم کرد، اما پیش از آن، ترجیح می‌دهیم از بیانات استادان استفاده کنیم. بنابراین، به رسم ادب و میزبانی، از جناب آقای دکتر شاه‌حیدری پور دعوت می‌کنم تا بحث را آغاز فرمایند.

۳.۲. دکتر محمدعلی شاه‌حیدری پور:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت استادان ارجمند و دانشجویان عزیزی که در این نشست حضور به هم رسانده‌اند؛ بسیار خرسندم که توفیق حضور در این محفل علمی را دارم.

همان‌طور که جناب آقای دکتر محسنی به شیوایی تشریح فرمودند، موضوع بحث ما اختلاف رویه‌ای است که پس از تصویب «قانون شوراها حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲» و تشکیل نهاد جدیدی به نام «دادگاه صلح» پدید آمد؛ اختلافی که در نهایت به صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۶۵ از سوی هیئت عمومی دیوان عالی کشور منجر گردید. برای ریشه‌یابی علل بروز این اختلاف و پاسخ به چرایی آن، شایسته است به مواد این قانون و پیشینه تقنینی آنها نگاه دقیقی بیندازیم. به نظر می‌رسد سه عامل اصلی در ایجاد این ابهامات نقش داشته‌اند:

نخست، تغییر در عبارت پردازی ماده ۱۲. ماده ۱۲ به‌عنوان ماده اصلی تعیین‌کننده صلاحیت‌های دادگاه صلح، تفاوتی جدی با قانون سابق (مصوب ۱۳۹۴) دارد. در قانون سال ۹۴ (احتمالاً ماده ۹)، قانون‌گذار صراحتاً از عبارت «دعای مالی منقول» استفاده کرده بود؛ اما در بند ۱ ماده ۱۲ قانون جدید، واژه «منقول» حذف شده است. افزون بر اینکه نصاب صلاحیت از ۲۰ میلیون تومان به ۱۰۰ میلیون تومان افزایش یافته است، اما با یک تغییر ساختاری بنیادین نیز مواجهیم: جایگزینی «قاضی شورا» (که با مشورت اعضا رأی می‌داد) با «دادگاه صلح» (که ماهیت یک دادگاه مستقل را دارد). بنابراین، حذف کلمه کلیدی «منقول» در کنار این تحول ساختاری، نخستین ابهام را ایجاد کرد.

۳۳۷



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

دوم، ابهام در تبصره ۴ ماده ۲۰. عامل دوم، مفاد تبصره ۴ ماده ۲۰ است که خود به گونه‌ای مبهم تنظیم شده است. این تبصره مقرر می‌دارد: «رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیرمنقول که فاقد سند رسمی هستند، صرفاً در صلاحیت مرجع صالح قضایی است». نکته قابل تأمل، جایگاه این تبصره است؛ این تبصره ذیل ماده ۱۲ (ماده صلاحیت‌ها) نیامده، بلکه ذیل ماده ۲۰ قرار گرفته که مربوط به «ترتیب رسیدگی، اقدامات سازشی و گزارش اصلاحی» است. این تبصره دو پرسش اساسی را مطرح می‌کند: ۱- آیا دادگاه صلح اساساً صلاحیت رسیدگی به هیچ‌گونه دعوی غیرمنقولی را ندارد؟ ۲. با توجه به قید «فاقد سند رسمی»، تکلیف اموال غیرمنقولی که «دارای سند رسمی» هستند چه می‌شود؟ آیا سکوت قانون‌گذار به معنای صلاحیت دادگاه صلح است یا خیر؟

سوم، حذف تبصره مربوط به «ارزش واقعی خواسته». اما نکته سوم که از نظر بنده بسیار حائز اهمیت است، تحولاتی است که در بحث «ملاک صلاحیت» رخ داده است. در قانون سال ۱۳۹۴، تبصره‌ای وجود داشت که تصریح می‌کرد صلاحیت شورا تابع «ارزش واقعی خواسته» است، نه لزوماً تقویم خواهان. اما در قانون جدید، با اینکه صلاحیت‌های مشابهی به دادگاه صلح اعطا شده، این تبصره حذف گردیده است. اجازه دهید پیشینه این موضوع را عرض کنم. در زمان حاکمیت قانون سال ۱۳۸۷، این سؤال مطرح بود که آیا صلاحیت شورا تابع «تقویم خواسته» از سوی خواهان بوده است یا خیر؟ قانون ساکت بود. در آن زمان، ما در اداره حقوقی قوه قضائیه نظریه‌ای مشورتی صادر کردیم با این استدلال که «چون شورا مرجعی استثنایی است، صلاحیت آن ذاتی است و تابع تشریفات تقویم نیست؛ لذا اگر قاضی تشخیص دهد ارزش واقعی بیش از نصاب است (حتی با ارجاع به کارشناس)، باید قرار عدم صلاحیت صادر کند». خوشبختانه این نظریه در سال ۹۴ تبدیل به قانون شد، اما متأسفانه در قانون جدید، آن تبصره حذف گردید. حذف این تبصره، ابهام سوم را نه تنها در مورد اموال غیرمنقول، بلکه در مورد اموال منقول نیز ایجاد کرده است: آیا اکنون صلاحیت دادگاه صلح، صرفاً تابع نصاب و تقویمی است که خواهان اعلام می‌کند؟

آنچه بیان شد، در حقیقت همان ابهام سوم ناشی از تحولات تقنینی اخیر است؛ ابهاماتی که به نظر می‌رسد همگی به صورت یکجا در این رأی وحدت رویه منعکس شده‌اند. به اعتقاد بنده، برای حل و فصل دقیق این چالش‌ها، شاید شایسته بود که دیوان عالی کشور به جای صدور یک رأی واحد، با تفکیک موضوعات، دو رأی وحدت رویه مجزا صادر می‌کرد؛ نخست، پاسخ به این پرسش بنیادین که «آیا اساساً صلاحیت دادگاه صلح تابع تقویم خواسته است؟» (حتی در مورد اموال منقول که در اصل صلاحیت آن تردیدی



وجود ندارد). دوم، رفع ابهام از تبصره ۴ ماده ۲۰ و تعیین تکلیف این مسئله که «آیا دادگاه صلح در خصوص اموال غیرمنقول فاقد سند رسمی صلاحیت دارد یا خیر؟» متأسفانه تمام این موارد در یک گزارش تجمیع شد و در نهایت به صدور رأی وحدت رویه‌ای انجامید که ملاحظه می‌فرمایید.

حال اگر در مقام نقد و تحلیل برآییم، باید میان «آنچه باید می‌بود» و «آنچه اکنون هست» تمایز قائل شویم. اگر از منظر مصلحت‌سنجی و سیاست‌گذاری قضایی بنگریم - فارغ از اینکه بنده و بسیاری از همکاران اساساً با شیوه فعلی تشکیل دادگاه‌های صلح (که صلاحیت رسیدگی درهم آمیخته به امور حقوقی، کیفری و خانواده را دارد) موافق نبودیم - معتقدم مسیر قانون‌گذاری باید به‌گونه‌ای دیگر طی می‌شد. ایدئال آن بود که اولاً دادگاه صلح مطلقاً اجازه ورود به دعوی اموال غیرمنقول را نمی‌داشت (همانند رویه قانون سال ۹۴). ثانیاً صلاحیت این دادگاه تابع صرف نصاب ریالی و تقویم خواسته نمی‌بود تا شاهد نباشیم که برای مثال، خودرویی با ارزش واقعی چند میلیارد تومان، صرفاً با تقویم صوری زیر صد میلیون تومان، در صلاحیت دادگاه صلح قرار گیرد. این موارد خلأهایی است که متأسفانه قانون‌گذار به آنها توجه نکرده است.

اما در وضعیت قانونی موجود چه رخ داده است؟ قانون‌گذار در بند ۱ ماده ۱۲، در مقام بیان بوده و واژه «منقول» را عمداً حذف کرده است. در مقابل، به تبصره ۴ ماده ۲۰ استناد می‌شود که سراسر ابهام است. توجه داشته باشید که این تبصره، اولاً ذیل ماده صلاحیتی (ماده ۱۲) نیامده است؛ ثانیاً تنها ناظر به «اموال غیرمنقول فاقد سند رسمی» است؛ و ثالثاً در ماده‌ای قرار گرفته که موضوع آن «ترتیبات سازشی و صدور گزارش اصلاحی» است. قاعده حقوقی به ما می‌آموزد که مسائل مهم صلاحیتی را نمی‌توان با «ابهام» و «اشاره» حل و فصل کرد. اگر اراده قانون‌گذار بر سلب صلاحیت بود، باید صریح و روشن در جایگاه مناسب خود بیان می‌شد. بنابراین، بنده حتی پیش از صدور این رأی وحدت رویه نیز معتقد بودم که تبصره ۴ ماده ۲۰، اساساً ظرفیت و پتانسیل لازم برای خروج دعوی غیرمنقول از صلاحیت دادگاه صلح را ندارد؛ هرچند برخی از قضات محترم برداشتی متفاوت داشتند و در آرای خود به آن استناد کردند.

اکنون ممکن است این سؤال مطرح شود که مقصود قانون‌گذار از وضع این تبصره (تبصره ۴ ماده ۲۰) چه بوده است؟ برداشت ما از این تبصره این است که قانون‌گذار قصد داشته است از سوءاستفاده از ظرفیت «گزارش اصلاحی» در خصوص اموال غیرمنقول فاقد سند رسمی جلوگیری کند. پیشینه این اقدام به آن برمی‌گردد که برخی افراد با ایجاد اختلافات ساختگی، از شورای حل اختلاف گزارش اصلاحی دریافت نموده، از آن در





بازار خرید و فروش به منزله سند غیر رسمی استفاده می‌کردند. قانون‌گذار خواسته است این رویه را سد کند. هر چند باید اذعان کرد که این منظور نیز به‌طور واضح و شفاف بیان نشده و گویی قانون‌گذار در بیان مقصود خود دچار «لکنت» شده و امکان هرگونه تفسیر دیگری را باز گذاشته است. ولی ما با کنار هم چیدن مجموعه مواد، پیشینه تقنینی و جایگاه این تبصره در ذیل ماده ۲۰، به همین نتیجه می‌رسیم. این بود تحلیل ما در ارتباط با تبصره ۴ ماده ۲۰. اما در خصوص اینکه آیا صلاحیت دادگاه صلح تابع «تقویم خواسته» است یا خیر، یک منطقی حقوقی جهانی وجود دارد: اگر هدف ما تأسیس یک دادگاه برای رسیدگی به «دعای خرد» است (مانند آنچه در بسیاری از کشورهای جهان مرسوم است)، کوچک بودن ماهوی آن باید محرز شود. در دعای مالی، منطقی حکم می‌کند که ما صلاحیت آن را تابع تقویم خواسته از سوی خواهان قرار ندهیم؛ زیرا همان‌طور که قبلاً عرض شد، وقتی صلاحیت را تابع تقویم خواسته می‌کنید، حتی اگر محدود به اموال منقول باشد، آوردن یک مال چند میلیاردی با تقویم زیر نصاب، فلسفه وجودی دادگاه‌های خرد را از بین می‌برد. این موضوع به‌ویژه در مورد اموال غیر منقول، جای تأمل بیشتری دارد. متأسفانه قانون‌گذار در این بخش مرتکب اشتباهاتی شده است که به راحتی قابل اجتناب بود. سؤال این است که آیا ما می‌توانیم با تفسیر حقوقی، اشتباه قانون‌گذار را جبران کنیم؟ تلاش ما همواره این بوده است.

اگرچه ما به فلسفه تشکیل دادگاه‌های خرد واقفیم، اما وقتی مجموعه مواد را در کنار هم قرار می‌دهیم، به‌ویژه ماده ۱۷ این قانون را که تصریح می‌کند آیین رسیدگی و سایر ترتیبات در موارد سکوت، تابع مقررات دادرسی مربوطه (آیین دادرسی مدنی) است، چاره‌ای نداریم جز اعمال مقرراتی همچون مواد ۶۲ و ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی. نکته پایانی اینکه در برخی آراء، از همین ماده ۱۷ سوءاستفاده صلاحیتی شده است؛ یعنی به استناد ماده ۱۷ نتیجه گرفته‌اند که پرونده باید به دادگاه عمومی ارجاع شود؛ در حالی که ماهیت ماده ۱۷ صرفاً مربوط به آیین دادرسی است و ابزاری برای تعیین صلاحیت ذاتی نیست.

نکته بعدی، تحول در آیین دادرسی است. قانون شوراهای حل اختلاف سابق (مواد ۱۸ و ۲۰)، میان «اصول» و «تشریفات» دادرسی تفکیک قائل شده و شوراهای تابع اصول اما معاف از تشریفات دانسته بود. اما در قانون جدید، قانون‌گذار با این ذهنیت که یک دادگاه رسمی ایجاد می‌کند، ماده ۱۷ را جایگزین نمود و کل آیین دادرسی (شامل اصول و تشریفات) را مشمول دادگاه‌های صلح دانست. این یک تغییر ساختاری مهم برای رسمیت بخشیدن به رسیدگی هاست.

آخرین نکته‌ای که با کسب اجازه از محضر استادان محترم مطرح می‌کنم، ماهیت «دادگاه صلح» است: آیا این مرجع یک دادگاه اختصاصی با صلاحیت ذاتی است یا خیر؟ اهمیت این موضوع به قدری بوده که ساعت‌ها در کمیسیون‌های اداره حقوقی (مدنی و کیفری)، میان استادان و قضات محترم مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اگرچه در نگاه اول ممکن است این دادگاه، اختصاصی به نظر برسد- و انصافاً آرزو می‌کردیم چنین نیز می‌بود- اما پس از بحث و بررسی‌های فراوان، ما به این نتیجه نرسیدیم که این یک دادگاه اختصاصی است، بلکه به این نتیجه رسیدیم که قانون‌گذار پس از سال‌ها (و پس از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی سال ۱۳۷۳)، عملاً یک «دادگاه عمومی کوچک» را تحت عنوان دادگاه صلح احیا کرده است. مخصوصاً برای همکاران جوان‌تر، اگر به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی سال ۷۳ مراجعه کنید، مشاهده خواهید کرد که دادگاه صلح فعلی دقیقاً همان الگو را تکرار کرده است: رسیدگی هم‌زمان به امور حقوقی، کیفری و خانواده؛ و در امور کیفری نیز مستقیماً و با حذف داسرا ورود می‌کند. این اقدام، احیای همان الگوی قانون سال ۷۳ است که بعدها در سال ۸۱ برای احیای داسراها به هم ریخته شد.

۳۴۱



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

اگر این مرجع را دارای صلاحیت ذاتی می‌دانستیم، در رسیدگی‌های عملی با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شدیم. برای مثال در امور کیفری، اگر اتهامات مرتبط (مثل جرایم درجه ۷ و ۸ در صلاحیت دادگاه صلح و درجه ۶ در صلاحیت دادگاه کیفری ۲) را جداگانه بررسی می‌کردیم، متهم باید برای اتهامات نزدیک به هم، هم‌زمان به دو دادگاه مراجعه می‌کرد و امکان رسیدگی توأمان از بین می‌رفت. لذا، همان‌طور که در امور کیفری برای رسیدگی توأمان، صلاحیت رانسی دانستیم و رأی به ارجاع پرونده به دادگاه کیفری ۲ دادیم، در امور حقوقی نیز برای دعاوی مرتبط، صلاحیت نسبی امکان رسیدگی توأمان را فراهم می‌آورد. این تکمله‌ها نشان می‌دهد که در تشخیص ذاتی یا نسبی بودن صلاحیت، ما تمامی جوانب عملی و حقوقی را مد نظر داشته‌ایم.

در کل، هم ایجاد دادگاه صلح با این ساختار و هم برخی صلاحیت‌های پیش‌بینی شده برای آن، از جمله خبط‌های تقنینی است. چه در امور حقوقی (مانند بند ۱ و سپردن صلاحیت به تقویم) و چه در امور کیفری (که در برخی حوادث، محدودیت نصاب از بین می‌رود) شاهد تعارض با فلسفه ایجاد یک دادگاه خرد هستیم. به هر حال، رأی وحدت رویه سعی کرده است یکی از این مشکلات را حل و فصل کند؛ هر چند گزارش و متن خود رأی نیز نکات قابل تأملی دارد که دیگر فرصتی برای طرح آن‌ها نیست. از فرصتی که به بنده داده شد سپاسگزارم و وقت استادان و حضار محترم را بیش از این نمی‌گیرم. والسلام علیکم و رحمه الله.

۲.۴. دکتر فریدون نهرینی:

به نام خداوند جان و خرد. عرض درود و سلام دارم خدمت تمامی حضار محترم، دانشجویان عزیز و ارجمند، و استادان گرامی که در این نشست حضور یافته‌اند. سپاس ویژه‌ای دارم از جناب آقای دکتر شاه‌حیدری‌پور، قاضی عالی‌رتبه دستگاه قضا و مدیرکل محترم اداره کل حقوقی قوه قضاییه. بنده نیز از فرمایش‌ها و تحلیل‌های ایشان، به ویژه پیرامون پیشینه قانون‌گذاری، بسیار بهره بردم.

واقعیت این است که امروز قصد داریم به نقد و بررسی رأی وحدت رویه شماره ۸۶۵ بپردازیم. اگرچه بخش‌هایی از تحلیل و ارزیابی توسط دکتر شاه‌حیدری‌پور مطرح شد، تلاش خواهیم کرد ضمن پرهیز از تکرار، از زوایای دیگری به مباحث نگاه کنیم. امیدوارم در پایان، فرصتی برای پاسخگویی به سؤالات و نقد مجدد مطالب مطرح‌شده باقی بماند.

نخستین نکته‌ای که می‌خواهم به آن بپردازم، تعیین رویکرد ما در این جلسات است: آیا ما در حال نقد و ارزیابی «نادرستی قانون» هستیم، یا تمرکز ما بر نقد «عدم انطباق رأی وحدت رویه با قانون» است؟ با فرض بر صحت قانون (چراکه موضوع اصلی نقد، رأی است)، ما باید از این زاویه به قضیه نگاه کنیم که آیا رأی وحدت رویه با متن قانون انطباق دارد یا خیر. این بحث ما را به «تشکیل دادگاه‌های صلح» می‌رساند. اصل ۱۵۹ قانون اساسی مرجع تظلمات را «دادگاه‌های دادگستری» می‌داند و تشکیل و تعیین حدود صلاحیت آنها را منوط به قانون می‌کند. بنده دادگاه صلح را در محدوده دقیق اصل ۱۵۹ نمی‌بینم؛ دلیلش آن است که ماده ۴ قانون شوراها حل اختلاف قید می‌کند که دادگاه‌های صلح از میان «شعب دادگاه‌ها» انتخاب می‌شوند؛ یعنی رئیس قوه قضاییه صرفاً شعبه یا شعبی از دادگاه‌ها را به دادگاه صلح اختصاص می‌دهد و نباید دادگاه جدیدی تأسیس کند. وقتی از شعب موجود استفاده و نام آن «دادگاه صلح» گذاشته می‌شود، ماهیت و قلمرو صلاحیت آن مورد تردید قرار می‌گیرد. در واقع، این امر نوعی «جانشینی» و «فائمه‌مقامی» را به ذهن متبادر کرده، در صلاحیت ذاتی آن تردید ایجاد می‌نماید. نکته مهم‌تر آن است که پرس و جو از همکاران دستگاه قضا نشان می‌دهد که در عمل، برخلاف نص قانون، این دادگاه‌ها تشکیل شده‌اند و نه انتخاب از میان شعب موجود.

قطع نظر از مبحث فائمه‌مقامی، نکته بعدی ارتباط مستقیم با بحث صلاحیت دارد، به ویژه در موضوع رأی وحدت رویه که از «مرجع صالح قضایی» یاد می‌کند. وقتی سخن از صلاحیت به میان می‌آید و قید «صالح» استفاده می‌شود، نمی‌توان تردید کرد که ما با یک مرجع روبه‌رو نیستیم؛ چراکه اگر تنها یک مرجع وجود داشت، طرح بحث صلاحیت

۳۴۲



آیین دادرسی قضایی  
Comparative Civil Procedure

سال اول / شماره دوم  
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

بی معنا بود. بنابراین، مرجع صالح به معنای بررسی این مرجع در برابر سایر مراجع است؛ خواه این صلاحیت از نوع ذاتی باشد، خواه نسبی.

نکته سوم در باب بهای خواسته است. اولین استنباطی که به ذهن خطور می‌کند این است که ما با دو مرجع قضایی روبه‌رو هستیم که خواسته‌ها را میان خود توزیع می‌کنند. وقتی قانون‌گذار اعلام می‌کند که دعوای مالی (منقول یا غیرمنقول) تا نصاب یکصد میلیون تومان در صلاحیت این دادگاه است، این بدان معناست که مازاد بر آن در صلاحیت دادگاه دیگری قرار می‌گیرد. این توزیع نصابی، نشان‌دهنده صلاحیت ذاتی نیست، بلکه حاکی از صلاحیت نسبی است؛ زیرا دعوایی را که از یک جنس و ماهیت برخوردارند نمی‌توان صرفاً بر اساس تغییر ارزش به صلاحیت ذاتی دو مرجع متفاوت تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی در نظام‌های حقوقی مشابه (نظیر نظام رسیدگی‌های دودرجه‌ای) نیز مشاهده می‌شود. تغییر این ارزش در اختیار خواهان است، و همان‌طور که در مواد قانون آیین دادرسی مدنی، به‌ویژه بند ۴ ماده ۶۲، این اختیار به خواهان داده شده است، مگر آنکه قانون ترتیب دیگری تعیین کرده باشد.

۳۴۳



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

دادگاه صلح تنها در برابر دادگاه عمومی حقوقی قرار نمی‌گیرد، بلکه در برابر چندین مرجع موضع‌گیری می‌کند. از نظر مالی، در کنار دادگاه عمومی - حقوقی است؛ در مورد نفقه و مهر، در کنار دادگاه خانواده؛ و در مورد حقوق کار، در کنار هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف. در مواردی که نصاب تعیین شده، تا سقف ۱۰۰ میلیون تومان در صلاحیت این مرجع قرار می‌گیرد، که باز هم دلالت بر نسبی بودن صلاحیت دارد. به همین جهت، من قائل به دوگانگی صلاحیت در دادگاه صلح هستم: در مواردی که صلاحیت آن مرتبط با نصاب مالی است (مانند بند ۱ ماده ۱۲ که با صلاحیت دادگاه عمومی - حقوقی تداخل پیدا می‌کند)، صلاحیت نسبی است. اما وقتی ماهیت دعوا تغییر می‌کند، دادگاه صلح در برابر سایر دادگاه‌ها صلاحیت ذاتی پیدا می‌کند (مانند مواردی که به‌صراحت از صلاحیت آن خارج شده است).

در گردش کار پرونده منجر به رأی وحدت رویه (که همکار محترم، آقای دکتر محسنی، آن را قرائت فرمودند)، دو شعبه از دادگاه صلح در تنکابن خود را صالح ندانستند. دادگاه تجدیدنظر استان (شعبه ۳۹) در خصوص صلاحیت اعلام نظر کرد و دیوان عالی کشور در رأی خود، نظر شعبه ۳۹ را تأیید نمود؛ اما یک نکته را اضافه کرد: تفسیری از عبارت «مرجع صالح قضایی» که گویا فقط ناظر بر دادگاه صلح است؛ در حالی که قانون به اعتقاد من چنین نمی‌گوید. وقتی خود رأی وحدت رویه قید می‌کند که «با توجه به تقویم به‌عمل آمده»، نمی‌توان صلاحیت را منحصر به دادگاه صلح دانست. دست‌کم دادگاه عمومی - حقوقی نیز

باید در کنار آن قرار گیرد. لذا، رسیدگی به تناسب نصاب، در صلاحیت یکی از این دو مرجع (صلح یا عمومی حقوقی) قرار می‌گیرد. سؤالی که به این نکته اضافه می‌شود، بحث داوری است: اگر مرجع صالح قضایی فقط دادگاه صلح باشد، آیا این امر رجوع طرفین به داوری را منتفی می‌سازد؟ در حالی که هر مرجع قضایی دیگری می‌تواند موضوع را بپذیرد، به شرط آنکه در صلاحیت ذاتی آن قرار گیرد و بین دادگاه عمومی - حقوقی و دادگاه صلح این صلاحیت نسبی از حیث نصاب وجود دارد. این تعبیر هیئت عمومی اگرچه در مقام حل اختلاف بود، اما باید با عبارتی در متن قانون پوشش داده می‌شد تا انحصار صلاحیت را نرساند. بی‌تردید دادگاه صلح مرجع قضایی است، چون واجد شاخص‌هایی نظیر تشکیل به موجب قانون، زیر مجموعه بودن قوه قضاییه و تمییز حق است (بر اساس اصول ۱۵۶ و ۱۵۸ قانون اساسی).

نکته دیگر آنکه چرا قانون‌گذار به بهای خواسته اهمیت داده است؟ همان‌طور که مستحضر هستید (ماده ۶۱)، بهای خواسته برای سه منظور تعیین می‌شود: اول، هزینه دادرسی؛ دوم، امکان شکایت از رأی (تجدیدنظرپذیری)؛ و سوم، تعیین صلاحیت (هرچند از جنس نسبی). باید به این مسئله توجه کنیم که دعوای طاری در این دادگاه چگونه حل و فصل می‌شوند؟ آیا به این پرونده ضمیمه می‌شوند، یا باید در مرجع دیگر مورد رسیدگی قرار گیرند؟ این امر برمی‌گردد به اینکه بین دادگاه صلح و مرجع دیگر، صلاحیت را نسبی تشخیص دهیم یا ذاتی. با شاخص‌هایی که قبلاً عرض کردم، به تناسب آن تغییر می‌کند.

بخش‌هایی از ماده ۱۲ نیز حکایت از این دارد که از دل صلاحیت ذاتی سایر مراجع بیرون کشیده شده است. برای مثال، خساراتی را که از جنس دیوان عدالت اداری است، این دادگاه نمی‌تواند رسیدگی کند. البته معلوم نیست چرا قانون‌گذار نام دیوان عدالت اداری را آورده است؛ دیوان عدالت اداری به دعوای دفاعی رسیدگی نمی‌کند، تنها جایی که رسیدگی می‌کند، خسارات ناشی از تخلف از انجام وظایف قانونی است. دیوان عدالت اداری مرجع قضایی است، اما از جنس دادگستری نیست و این عدم توجه به تفکیک ساختار قضایی در زمان تصویب قانون رخ داده است.

در نهایت، وقتی قانون به صراحت دعوای مربوط به اصل نکاح، طلاق یا ورشکستگی را از صلاحیت صلح خارج می‌کند، اینها عناوین خاص دعوی هستند و نمی‌توان گفت دادگاه صلح در برابر دادگاه خانواده صلاحیت نسبی دارد و این قطعاً صلاحیت ذاتی است. شورای حل اختلاف هم تنها وظیفه‌اش تنظیم گزارش اصلاحی است و اجازه رسیدگی و صدور رأی ندارد.



یک نکته کلیدی در قواعد دادرسی، آن است که مرجعی می‌تواند گزارش اصلاحی یا سازش‌نامه تنظیم کند که اصولاً نسبت به اصل دعوا دارای صلاحیت باشد. با این حال، شورای حل اختلاف بر اساس ماده ۱۳ قانون جدید، به نحو استثنایی و عام، تنها مرجعی است که می‌تواند در کلیه امور مدنی و حقوقی (به جز موارد استثنا در ماده ۱۱) دست به رسیدگی از حیث سازش بزند. بنابراین، اموری که در ماده ۱۱ آمده، از حدود صلاحیت شورای حل اختلاف برای تنظیم گزارش اصلاحی نیز خارج است. این نکته به موضوع تبصره ۴ ماده ۲۰ نیز مرتبط می‌شود.

بد نیست در اینجا پرسشی را مطرح کنم که یکی از چالش‌های حقوقی جدی محاکم تجدیدنظر در استان‌های مختلف بود (که بنده در دو جلسه مجازی آنها حضور داشتم): آیا خواهان می‌تواند با تغییر بهای خواسته، صلاحیت مرجع رسیدگی را تغییر دهد؟ برای مثال، اگر خواهان خواسته‌ای را ۸۰ میلیون تومان ارزیابی کرده باشد و سپس، تا پیش از جلسه رسیدگی، آن را به ۱۲۰ میلیون تومان افزایش دهد، آیا دادگاه صلح باید قرار عدم صلاحیت صادر کند؟ در آن جلسات، به جز یک نفر، تقریباً تمامی قضات به اتفاق نظر دادند که دادگاه باید چنین کند و قرار عدم صلاحیت صادر نماید. سؤال اساسی اینجاست که آیا می‌توان برخلاف آنچه قانون مقرر کرده است، پس از تقدیم دادخواست، صلاحیت را تغییر داد؟ اگر مناط صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست باشد، خواهان به سهولت نمی‌تواند صلاحیت را تغییر دهد. از سوی دیگر، باید دقت کرد که آیا خواهان بهای خواسته را افزایش یا کاهش می‌دهد، یا خود خواسته را؟ بهای خواسته تغییر نمی‌کند، بلکه این خواسته است که افزایش می‌یابد. به همین دلیل، از این جهت نباید تغییری در صلاحیت ایجاد شود. بحث مفصلی حول این محور وجود دارد که در فرصت کوتاه کنونی نمی‌گنجد. اگر فرصت دیگری دست داد، ان شاء الله ادامه بحث را خدمتتان تقدیم خواهیم کرد.

از توجه شما بسیار سپاسگزارم.

۲. ۵. دکتر حسن محسنی:

از جناب آقای دکتر نهرینی به دلیل رعایت وقت و مطالب ارزشمندی که مطرح فرمودند، و همچنین از جناب آقای دکتر شاه‌حیدری پور، صمیمانه سپاسگزارم. بنده کوتاه سخن خواهم گفت تا فرصت بیشتری به پرسش‌های شما عزیزان اختصاص یابد.

مطلب اول اینکه پس از تشکیل دادگاه‌های عمومی در سال‌های گذشته، خلأ جدی در کشور در خصوص رسیدگی به دعوی کوچک به وجود آمد. قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی نه تنها به بحث دادرسی آسب جدی وارد کرد، بلکه دسترسی به عدالت و آیین

۳۴۵



آیین دادرسی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

دادرسی متناسب با دعاوی خرد را نیز دچار اختلال نمود. لذا اصل نیاز به چنین دادگاهی، محل اختلاف نیست.

پیشینه قانون‌گذاری در ایران همواره (از قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی ۱۲۹۰ تا تحولات پس از انقلاب) ضرورت وجود دادگاه‌هایی برای دعاوی خرد را نشان داده است. اما متأسفانه قانون‌گذار در وضع قانون اخیر، بدون مطالعه تطبیقی و صرفاً برای حفظ نهادی چون شورای حل اختلاف (که کارکرد حل اختلافش ضعیف شده بود)، در دل آن، نهادی به نام «دادگاه صلح» ایجاد کرد که هیچ ارتباط ماهوی به صلح ندارد و نام آن اشتباه است. وظیفه اصلی این دادگاه، صلح نیست؛ تنها پیوند آن با سازش، از حیث تشکیلاتی و همچنین تأیید گزارش‌های اصلاحی شورای حل اختلاف پیش از قطعیت است. بنابراین، هرگاه به دادگاه صلح اشاره می‌کنیم، منظور ما صرفاً نهاد قضایی تأسیس شده است، نه مرجع اصلی صلح و سازش. از متخصصان آیین دادرسی مدنی خواهش می‌کنم قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ را مطالعه کنند؛ چراکه مبنای فهم ما از حقوق دادرسی است. ماده ۱۳ آن قانون، صلاحیت نسبی را این‌گونه تعریف می‌کند: تقسیم دادگاه‌ها در یک صلاحیت ذاتی مشخص، به دو بخش خواسته‌های زیر یک نصاب و فراتر از آن (نظیر تقسیم دعاوی منقول و غیرمنقول با خواسته زیر ده هزار ریال در دادگاه بخش). این یکی از معانی صلاحیت نسبی است: تقسیم دادگاه‌ها بر اساس خواسته مالی (نصاب). معنای دیگر آن تقسیم بر اساس عنوان دعوا (مانند خانواده و امور حسبی) است. متأسفانه قانون شوراهای حل اختلاف با خلط این موضوعات، نصاب را معیار قرار داده است.

صلاحیت نسبی، هر چند مانند صلاحیت محلی قابل توافق با قرارداد نیست، اما دارای دو بُعد مهم است: صلاحیت دادگاه‌های دارای صلاحیت نسبی، نسبت به خود آن مرجع، ذاتی است، اما نسبت به مرجع عمومی، نسبی است. نتیجه این است که دادگاه عمومی می‌تواند به دعاوی زیر نصاب (زیر صد میلیون تومان) رسیدگی کند و حکم آن صحیح است، اما دادگاه صلح (مرجع محدود به صلاحیت نسبی) نمی‌تواند به دعاوی بالای نصاب رسیدگی کند. بنابراین، از این جهت صلاحیت آن ذاتی است. متأسفانه این تفکیک ظریف در قانون فعلی و تحلیل‌های مربوطه، به‌خوبی دیده نشده و طبعاً در رأی وحدت رویه نیز منعکس نگردیده است.

درباره کلمه نصاب: اگر به معنای لغوی و فقهی آن (مانند نصاب در باب زکات) بنگریم، نصاب یک حد واقعی و غیرقابل تغییر است و نباید با بها (قیمت اعلامی) تغییر کند. یعنی مال باید واقعاً تا آن سقف ارزش داشته باشد، نه اینکه خواهان بتواند به دلخواه آن را قیمت‌گذاری نماید. اما ظاهراً قانون‌گذار نصاب را به معنای غیرفقهی آن در نظر گرفته است.



ایراد قانون شورای حل اختلاف این است که با وجود عدم استفاده از واژه بها در متن ماده (بند نخست ماده ۱۲ می‌گوید: «دعاوی مالی تا نصاب...»)، این مفهوم را از قانون آیین دادرسی مدنی وام گرفته و به این قانون آورده است. اعتقاد ما این است که دادگاه صلح باید تا ارزش واقعی صد میلیون تومان رسیدگی می‌کرد و می‌توانست به دعوی غیرمنقول نیز رسیدگی کند، اما نه اینکه دعوی کلان چند میلیاردی یا ده‌ها میلیاردی با اراده خواهان و به بهانه قطعی شدن رأی، زیر نصاب ارزیابی شده، به این دادگاه سپرده شوند.

نکته‌ای که می‌خواهم در اینجا خدمت شما عرض کنم، لزوم اصلاح و شفاف‌سازی در قوانین ماست؛ چراکه ابهام موجود از قوانین دیگر به این قانون سرایت کرده است. به اعتقاد بنده، این رأی وحدت رویه اشتباه است؛ نه از جهت صلاحیت رسیدگی به دعوی غیرمنقول، بلکه از منظر پذیرش بهای خواسته. خواهان نمی‌بایست (اگرچه اکنون به موجب این رأی اوضاع متفاوت شده است) بهای فرضی، غیرواقعی و دلخواه را برای تعیین صلاحیت مطرح کند. به نظر می‌رسد اشکال اصلی از قسمت «ج» بند ۱۲ ماده ۲ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت نشئت گرفته است. این قانون در خصوص دعوی مالی غیرمنقول و خلع ید، اعلام می‌کند که «از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید». این حکم به نوعی چراغ سبز به محاکم می‌دهد؛ در حالی که دادگاه‌ها باید توجه می‌کردند که در قانون شورای حل اختلاف، کلمه نصاب آمده است و نصاب، بر اساس سنت‌های فقهی، با اراده یک طرف و به شکل غیرواقعی قابل دست‌کاری نیست؛ نصاب یا تحقق یافته و تکلیف قانونی مترتب است یا خیر. این اشکال به قانون شورای حل اختلاف نیز تسری پیدا کرده است.

خلاصه کلام اینکه، قواعد صلاحیت در قانون شورای حل اختلاف، دادگاه‌های صلح را به دادگاه‌هایی ناکارآمد تبدیل کرده است. امروز، این دادگاه‌ها با اطلاع دادرسی و تأخیرهای بسیار زیاد در رسیدگی مواجه هستند. دلیل آن این است که قواعد صلاحیت به درستی نوشته نشده است و تقریباً هیچ پرونده‌ای نیست که به سادگی در دادگاه صلح برای اولین بار قابل طرح باشد و با قرار عدم صلاحیت مواجه نشود. این وضعیت دادگاه‌های تجدیدنظر را نیز درگیر کرده است. این مراجع پیش‌تر عادت به رسیدگی به اختلاف در صلاحیت ذاتی نداشتند، اما اکنون وظیفه‌ای شبیه به صلاحیت ذاتی (حل اختلاف میان دادگاه صلح و عمومی) به دوش دارند که باعث کلافگی و افزایش حجم کار آنها شده است.

نکته پایانی این است که در هنگام صدور این رأی، اختلاف نظر قابل توجهی وجود داشته است. آمار آرای کسب شده در هیئت عمومی نشان می‌دهد که این رأی با ۷۳ رأی موافق در برابر ۵۷ رأی مخالف به تصویب رسیده است. این اکثریت پانزده رأیی، نشان‌دهنده

۳۴۷



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

یک اقلیت قوی است که عواقب ملاک قرار دادن بهای خواسته برای تعیین صلاحیت دادگاه صلح را به درستی پیش‌بینی کرده است.

حال باید پرسید که با توجه به این وضعیت، تکلیف چیست؟ اگر در یک دعوای طاری (مانند دعوای متقابل) یا در صورت افزایش خواسته از سوی خواهان، رقم از نصاب دادگاه صلح فراتر رود، مرجع صالح برای رسیدگی کدام است؟ اگر چه صلاحیت دادگاه صلح نسبت به عمومی نسبی است، اما از آن نصاب به بعد، صلح نمی‌تواند وارد صلاحیت عمومی شود. در چنین مواردی، رسیدگی باید در دادگاه عمومی ادامه یابد. بحران عمده‌ای که اکنون رخ می‌دهد، ناشی از شلوغ شدن کار دادگاه صلح است. برخی قضاات پس از رسیدگی و در مرحله‌ای که حکم کارشناس (که دعوا را بالاتر از ۱۰۰ میلیون تومان تقویم کرده) ابلاغ می‌شود، اقدام به صدور قرار عدم صلاحیت می‌کنند. این کار اغلب به دلیل نگرانی قاضی از تخلف انتظامی عدم رعایت صلاحیت صورت می‌گیرد. در این حالت، سؤال اساسی اینجاست: ارزش تحقیقات انجام شده تا آن مرحله (از جلسه اول تا اظهار نظر کارشناس) چه می‌شود؟ آیا دادگاه عمومی که به‌عنوان مرجع صالح معرفی شده است، می‌تواند تحقیقات را از نو آغاز کند؟ آیا می‌تواند از نظریه کارشناسی قبلی عدول نماید؟ این پدیده هدررفت منابع دادرسی و ایجاد گره‌های قضایی، پیامد مستقیم این رأی است. بنابراین، این موضوع یک چالش حاد و مهم است که باید در هسته‌های پژوهشی قوه قضاییه مورد توجه قرار گیرد. این مشکل صرفاً با صدور رأی وحدت رویه جدید حل نخواهد شد. متأسفانه نظام قضایی ما با ایجاد دادگاه صلح و این رأی وحدت رویه، دچار یک گره سردرگم در مسئله صلاحیت شده است که تنها با اصلاح قانون قابل رفع است و این وضعیت قطعاً به ضرر کارآمدی نظام قضایی ما تمام خواهد شد.

۳۴۸



آیین دادرسی قضایی  
Comparative Civil Procedure

سال اول / شماره دوم  
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

۳. پرسش و پاسخ

۳.۱. پرسش نخست

پرسشگر: فرض کنید من اختلاف مالی به ارزش پانصد میلیون تومان دارم، آیا می‌توانم برای آنکه پرونده در صلاحیت ذاتی «دادگاه صلح» قرار گیرد و بتوانم دعوا را آنجا مطرح کنم، خواسته خود را به چند بخش (مثلاً پنج دعوای صد میلیون تومانی) تجزیه کنم؟ آیا دادگاه این را می‌پذیرد؟

دکتر حسن محسنی: اگر منظورتان این است که یک طلب پانصد میلیونی را در قالب پنج دادخواست مجزا مطرح کنید، بله، این امکان به صورت کلی وجود دارد؛ مشروط بر اینکه شرایط قانونی رعایت شود.

دکتر شاه‌حیدری‌پور: اجازه بدهید موضوع را شفاف‌تر کنم. سؤال این است که آیا خواهان می‌تواند برای فرار از صلاحیت دادگاه عمومی - حقوقی و ارجاع پرونده به دادگاه صلح، خواسته است و احد (مثلاً ۵۰۰ میلیون تومان) را تجزیه کند؟ این مسئله در زمان قانون شوراهای حل اختلاف نیز مطرح بود. نظر اداره کل حقوقی قوه قضاییه (هم در گذشته و هم اکنون) به این شرح است: اگر خواهان صد میلیون تومان اول را مطالبه کند، مشکلی نیست. اما در مورد دعاوی بعدی، زمان طرح دعوا مهم است. اگر منشأ دعاوی واحد باشد (مثلاً ناشی از یک قرارداد یا یک چک) و خواهان در حالی که پرونده اول هنوز در جریان رسیدگی است، پرونده دوم را با همان منشأ طرح کند، دادگاه مکلف به «رسیدگی توأمان» است. وقتی پرونده‌ها توأم شوند، جمع خواسته از نصاب صلاحیت دادگاه صلح (مثلاً ۱۰۰ میلیون تومان) فراتر می‌رود. در این حالت، دادگاه صلح باید برای هر دو پرونده «قرار عدم صلاحیت» صادر کرده و آنها را به دادگاه عمومی بفرستد. اما اگر خواهان صبر کند تا رأی پرونده اول قطعی شود و سپس دعاوی دوم را مطرح کند، از نظر شکلی امکان اخذ آرای مجزا وجود دارد؛ هر چند این کار ممکن است با ایراداتی مواجه شود.

۳۴۹



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

دکتر نهرینی: با اجازه استادان، من باید نظری متفاوت ارائه دهم. واقعیت این است که نگاه من با دیدگاه جناب دکتر محسنی و دکتر شاه‌حیدری کمی فرق دارد. اگر به تاریخ قانون‌گذاری نگاه کنیم، از زمان تصویب «قانون اصول محاکمات حقوقی» (۱۲۹۰ ش) تا «قانون آیین دادرسی مدنی» (۱۳۱۸ ش) و حتی قانون مدنی که در این میانه (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ ش) مصوب شد، یک قاعده مهم وجود داشت. من در جلد دوم کتابم از این قاعده تحت عنوان «یکپارچگی خواسته» یاد کرده‌ام. بر اساس این قاعده، شما نمی‌توانید خواسته‌ای را که دارای «حقی موضوع واحد» است، تجزیه و جداسازی کنید. قانون‌گذار در سال ۱۲۹۰ صراحتاً این اجازه را نمی‌داد (حتی در مورد دادگاه صلح آن زمان). علت این ممنوعیت دو چیز بود:

دست‌کاری در صلاحیت، چراکه تجزیه خواسته باعث تغییر در صلاحیت دادگاه (اعم از محلی و نسبی) می‌شد.

تغییر در ادله اثبات، زیرا تجزیه خواسته نظام ادله را برهم می‌زد؛ مثلاً در گذشته برای مبالغ پایین (مانند ۵۰۰ ریال) می‌شد از «شهادت شهود» استفاده کرد، اما برای مبالغ بالاتر خیر. خواهان با خرد کردن خواسته، عملاً قدرت اثباتی خود را به شکل ناروا افزایش می‌داد و از دلیلی استفاده می‌کرد که برای «مجموع خواسته» قابل پذیرش نبود.

این ممنوعیت هم در قانون اصول محاکمات حقوقی (۱۲۹۰) و هم در قانون مدنی پیش‌بینی شده بود، اما علت بنیادین چیست؟ به اعتقاد من، وقتی شما بخشی از یک کل را

مطالبه می‌کنید (مثل زنی که بخشی از مهریه یا فروشنده‌ای که بخشی از ثمن را می‌خواهد)، قانون سابق می‌گفت: «اگر این را می‌خواهی، باید از بقیه‌اش صرف‌نظر کنی»؛ یعنی تجزیه به معنای اسقاطِ ضمنی باقیمانده بود. چرا؟ چون اگر شما ۱۵۰ میلیون از ۵۰۰ میلیون را مطالبه کنید و حکم بگیریید، دادگاه در آن حکم، اصل حق را احراز کرده است و موضوع مشمول «اعتبار امر مختومه» می‌شود. اگر بخواهید برای مابقی پول دوباره طرح دعوا کنید، دادگاه دوم دیگر کار «قضایی» (تشخیص حق) انجام نمی‌دهد، بلکه صرفاً کار «اداری» (محاسبه و وصول) می‌کند و شأن دادگاه، قضایی است نه اداری. بنابراین، با نگاه به اصل «یکپارچگی خواسته»، تجزیه دعوا از اساس غلط است. اگر کسی مشکل هزینه دادرسی دارد، راهکارش «ادعای اعسار» است، نه اینکه با «شکستن خواسته» در صلاحیت نفوذ کند. اگر بار اول طرح کردید و محکوم شدید، به دلیل اعتبار امر مختومه دیگر نمی‌توانید طرح دعوا کنید؛ و اگر پیروز شدید هم باز نمی‌توانید مابقی را بخواهید، چون کار دادگاه تمام شده است.

پرسشگر: حال اگر طرف مقابل هوشیار باشد و بگوید حاضر است صد میلیون اول را بپردازد یا مصالحه کند، به شرطی که خواهان تعهد دهد نسبت به مابقی طلب (۴۰۰ میلیون دیگر) ادعایی نخواهد داشت، چه می‌شود؟

دکتر شاه‌حیدری پور: این بحث از مقوله صلاحیت خارج است و به موضوع «سازش» و «اسقاط حق» برمی‌گردد. اگر شما در قالب سازش نامه تعهد دهید که نسبت به مابقی طلب ادعایی ندارید و حق شکایت را از خود سلب کنید، طبیعتاً دیگر نمی‌توانید برای باقیمانده وجه طرح دعوا نمایید.

۳۵۰



آیین دادرسی مقایسه‌ای  
Comparative Civil Procedure

سال اول / شماره دوم  
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

### ۲.۳. پرسش دوم

پرسشگر اول: سؤال من در خصوص صلاحیت محلی است. من می‌خواهم بدانم آیا می‌توانم دعوا را در شهر محل سکونت خودم مطرح کنم؟ موضوع این است که برادر تنی من، زمین‌های پدری را فروخته است. نکته مهم اینجاست که پدرم در سن ۹۱ سالگی مبتلا به آلزایمر بود [و عملاً اهلیت معامله نداشت]. کل مبلغ فروش زمین‌ها سه و نیم میلیارد تومان بوده است که اگر تقسیم شود، سهم الارث من حدود ۵۰۰ میلیون تومان می‌شود. آیا می‌توانم این موضوع را در اینجا طرح کنم؟

دکتر محسنی: قانون آیین دادرسی مدنی برای تسهیل دسترسی و احقاق حق است و مانع ثبت دادخواست شما نمی‌شود. شما می‌توانید همین‌جا طرح دعوا کنید، اما تصمیم نهایی با قاضی است. دادگاه بررسی می‌کند که آیا بر اساس قواعد (مثل محل اقامت

خواننده، محل وقوع قرارداد یا محل اجرای تعهد)، صلاحیت رسیدگی دارد یا خیر، و اگر صلاحیت نداشته باشد پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد.

پرسشگر اول: استاد، برداشتی که من از صحبت‌های شما داشتم این است که این رأی مغایرتی با قوانین تثبیت‌شده ندارد، بلکه شاید خودِ قانون ایراد داشته باشد. من شخصاً متوجه نشدم که کجای این رأی دقیقاً با «نص قانون» در تعارض است؟

دکتر محسنی: تعارض دقیقاً در تفسیر کلمه «نصاب» نهفته است. رأی وحدت رویه واژه «نصاب» را با «بها» (بهای خواسته) تفسیر کرده است؛ درحالی که قانون‌گذار از لفظ «نصاب» استفاده کرده و نه «بهای خواسته»، و ایراد کار اینجاست. اگر متن رأی را با دقت بخوانید، متوجه می‌شوید که در صدر رأی یک موضوع مطرح می‌شود، اما در ادامه، ملاک را «بهای خواسته» قرار می‌دهد. این تفسیر، موضوع را از مفهوم «نصاب» خارج می‌کند. «بهای خواسته» اصطلاحی است که در قانون آیین دادرسی مدنی برای دادگاه‌های عمومی به‌کار رفته و دیوان عالی کشور آن را به قانون جدید (دادگاه صلح) تسری داده است.

۳۵۱



آیین دادرسی مدنی تطبیقی  
Comparative Civil Procedure

گزارش نشست  
«هسته پژوهشی  
عدالت و آیین  
دادرسی مدنی»...

۳.۳. پرسش سوم

پرسشگر اول: چطور ممکن است «نصاب» را حمل بر معنای لغوی آن بدانیم؟ در کل قانون آیین دادرسی مدنی، «نصاب» یک حقیقت قانونی (اصطلاح تخصصی) است، نه یک واژه لغوی صرف.

دکتر محسنی: بله، من هم عرض کردم که در لغت، نصاب معنایی دارد (مانند نصاب در زکات که حد معینی است)، اما قانون‌گذار در اینجا نصاب را به آن معنای فقهی به‌کار نبرده است. نکته اینجاست که وقتی به سوابق تقنینی مثل قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ یا قانون اصول محاکمات حقوقی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم آنجا صحبت از «خواسته» است، نه «نصاب».

پرسشگر اول: دقیقاً عرض من هم همین است؛ قانون باید شفاف‌تر نوشته می‌شد. البته ایراد شما هم کاملاً وارد است که رأی نباید مفهوم «بها» را وارد این قانون می‌کرد.

دکتر محسنی: احسنت. ببینید، قواعد مربوط به «بهای خواسته» به دادگاه‌های عمومی مربوط است. اگرچه برخی استادان معتقدند دادگاه صلح بخشی از دادگاه عمومی است، اما واقعیت این است که دادگاه صلح، یک دادگاه با صلاحیت نسبی و در مرتبه‌ای پایین‌تر (فرو دست) نسبت به دادگاه عمومی است (چیزی شبیه به دادگاه‌های خرد). وقتی شما قواعد «بهای خواسته» را در اینجا مطرح می‌کنید، عملاً مرز صلاحیت‌ها را مخلدش کرده، وارد حوزه صلاحیت دادگاه عمومی می‌شوید.

پرسشگر دوم: پس عملاً این دادگاه، همان دادگاه خرد است که ضمانت اجرایی آن چنانی ندارد و بیشتر کدخدامنشی است؟  
دکتر محسنی: خیر، بحث کدخدامنشی نیست. رأی صادر می‌شود و ضمانت اجرا دارد؛ مرجع حل اختلاف و تجدیدنظر آن هم مشخص است و نظارت قضایی وجود دارد. اما از نظر جایگاه، یک دادگاه خرد محسوب می‌شود.

پرسشگر سوم: دو نکته به نظر من می‌رسد. نخست اینکه وقتی قانون‌گذار کلمه «نصاب» را در متن قانون به کار می‌برد، باید آن را بر معنای مألوف و مستقر آن حمل کنیم؛ مگر اینکه تعریف جدیدی ارائه دهد. اگر مراد قانون‌گذار از «نصاب»، همان «بهای تقویمی» بود، باید صراحتاً به آن اشاره می‌کرد یا تعریفی ارائه می‌داد. بنابراین، در سکوت قانون‌گذار، باید «نصاب» را به معنای ارزش واقعی خواسته در نظر گرفت، نه بهای تقویمی آن.

دکتر محسنی: دقیقاً، باید تصریح می‌کرد. اما نکته‌ای بسیار مهم‌تر وجود دارد که دریغ می‌آید نگوییم. ما شاهد هستیم که هیئت عمومی دیوان عالی کشور مکرراً به «اطلاق» قوانین استناد می‌کند. این موضوع به قدری جای بحث دارد که پیشنهاد می‌کنم یک دانشجوی دکتری رساله‌ای با عنوان «نقد و بررسی استناد هیئت عمومی دیوان عالی کشور به اطلاق قوانین» بنویسد. اجازه بدهید توضیح دهم: تفاوت «عام» و «مطلق» در این است که «عام» شمولیت خود را با لفظ بیان می‌کند، اما «مطلق» شمولیتش را از طریق معنا و «مقدمات حکمت» به دست می‌آورد. فقها نظر مشهوری دارند مبنی بر اینکه «مطلق تنها زمانی شامل فرد شایع می‌شود که آن فرد از همان جنس باشد»؛ یعنی اگر افراد در شیوع متفاوت باشند، مطلق زمانی شامل آنها می‌شود که ماهیت و جنسشان یکسان است. حال سؤال من این است: ۱- آیا جنس و ماهیت «دادگاه صلح» با «دادگاه عمومی» یکی است؟ بعید می‌دانم. ۲- آیا جنس «بهای خواسته» با «نصاب» یکی است؟ خیر. ۳- آیا خود «خواسته» با «بهای خواسته» هم جنس است؟ این هم بعید است.

بنابراین، اصلاً نمی‌توان در اینجا به «اطلاق» استناد کرد. اشکال بسیاری از آرای وحدت رویه همین است؛ استدلال می‌کنند که چون کلام قانون‌گذار مطلق است، پس شامل همه موارد می‌شود. مثال ساده‌ای بزنم: اگر قانونی بگوید «فرزندان باید به سربازی بروند»، کلمه فرزندان مطلق است. آیا می‌توان گفت چون مطلق است، پس دختران هم باید به سربازی بروند؟ خیر. چون ماهیت خدمت سربازی (در عرف و قانون ما) با جنسیت ذکور تناسب دارد و این اطلاق نسبت به دختران «انصراف» دارد. در اینجا هم نمی‌توانید حکمی را که برای دادگاه عمومی است، با استناد به اطلاق، به دادگاه صلح (که ماهیت متفاوتی دارد) تسری دهید.



پرسشگر چهارم: به نظر من ریشه تمام این ابهامات در «فلسفه وجودی» این قانون نهفته است. هدف قانون‌گذار صرفاً کاهش حجم پرونده‌ها و کمک به دادگاه‌های عمومی بوده است، اما متأسفانه در مرحله «تقنین و نگارش»، نتوانسته‌اند مرز صلاحیت‌ها را به درستی ترسیم کنند. ماهیت کار یکی بوده، اما قانون‌گذار در تعریف و تفکیک مرز بین دادگاه صلح و دادگاه عمومی دچار ضعف نگارشی شده است. اگر این اصطلاحات به بلوغ می‌رسید و دقیق تعریف می‌شد، اکنون شاهد تفاسیر متعدد از کلماتی مانند «نصاب» نبودیم.

دکتر محسنی: بله، درست است. ظاهر قضیه اختلاف بر سر دعاوی غیر منقول است، اما ریشه اختلاف جای دیگری است.

۳. ۴. پرسش چهارم

پرسشگر: آیا منظور شما این است که دعاوی غیر منقول کلاً از «سنخ» و صلاحیت دادگاه صلح نیست؟

دکتر محسنی: خیر، منظورم این نیست. دادگاه صلح می‌تواند به دعاوی غیر منقول هم رسیدگی کند، اما مشروط بر اینکه تا «نصاب» صد میلیون تومان باشد. تأکید من این است که در اینجا «نصاب» مساوی با «بهای خواسته» نیست.

پرسشگر: پس طبق فرمایش شما، قانون‌گذار لفظی را به کار برده که مبهم است. آیا نمی‌توان گفت واژه «نصاب» مطلق است و می‌تواند شامل هر دو مورد (هم خواسته واقعی و هم بهای تقویمی) شود؟ همان بحث «اطلاق» که فرمودید؟

دکتر محسنی: خیر، اصلاً چنین چیزی نگفته است؛ در کجای قانون چنین چیزی آمده است؟

پرسشگر: منظورم استدلال خودتان بود. فرمودید چون از «سنخ» هم نیستند، پس اطلاق شاملش نمی‌شود.

دکتر محسنی: بله، دقیقاً. اجازه بدهید تفاوت را روشن کنم. در «عام»، ما بحثی نداریم؛ چون اداتی مثل «همه» یا «کل» که می‌آید (مثلاً همه دانشجویان)، این الفاظ ذاتاً «شمولیت استغراقی» ایجاد می‌کنند و همه افراد را دربر می‌گیرند. اما در اینجا قانون‌گذار نگفته است «همه موارد»، بلکه ما ادعا داریم که این لفظ «مطلق» است. در اصول فقه، لفظ مطلق تنها در صورتی معنای شمولیت و تعمیم دارد که ۱- از «مقدمات حکمت» برآید. ۲- افراد آن در شیوع، از «یک جنس» باشند. وقتی جنس «نصاب» یا «بها» متفاوت است، شما نمی‌توانید با استناد به اطلاق، حکم یکی را به دیگری تسری دهید.



با کسب اجازه از محضر استادان، دو نکته را در قالب سؤال و نقد مطرح می‌کنم:  
 ۱- امکان دور زدن قانون با تجزیه دین. آیا اساساً دین قابل تجزیه است؟ ما ایرانی‌ها یاد گرفته‌ایم چگونه محدودیت‌ها (مثل تحریم‌ها) را دور بزنیم؛ اینجا هم ممکن است قانون دور زده شود. فرض کنید من ۵۰۰ میلیون تومان طلب دارم. برای تثبیت حقانیت، ابتدا ۲۰ میلیون تومان از آن را در «دادگاه صلح» طرح می‌کنم. چون خواسته زیر نصاب است، حکم صادره قطعی خواهد بود. با این کار، من در خصوص «ماهیت، جوهر و سبب اصلی دعوا» یک حکم قطعی می‌گیرم. سپس با در دست داشتن این حکم قطعی (که وجود دین را اثبات کرده)، برای مطالبه ۴۸۰ میلیون تومان باقیمانده به «دادگاه عمومی حقوقی» مراجعه می‌کنم. در اینجا دادگاه عمومی نمی‌تواند برخلاف رأی قطعی دادگاه صلح (که وجود دین را احراز کرده) رأی دهد، زیرا در ماهیت و جوهر دعوا قبلاً رسیدگی شده است.

۲- مفهوم «نصاب» و خطر دست‌کاری صلاحیت. نباید مفهوم «نصاب» را پیچیده کنیم؛ نصاب یعنی «میزان» و یک واقعیت عینی است (مانند حد نصاب تشکیل کلاس درس که عددی مشخص است). وقتی قانون می‌گوید ۱۰۰ میلیون تومان، یعنی صلاحیت عینی دادگاه همین قدر است. قانون‌گذار در بند ۱۲ ماده ۳ «قانون وصول برخی از درآمدهای دولت» میان دو نوع ارزش‌گذاری تفکیک قائل شده است:

برای هزینه دادرسی، ملاک را «ارزش منطقه‌ای» (قیمت معاملاتی) قرار داده است تا عدالت توزیعی رعایت شود.

برای صلاحیت، ملاک را «بهای خواسته اعلامی از سوی خواهان» قرار داده است. اما اشکال کار کجاست؟ صلاحیت از قواعد آمره و نظم عمومی است. نباید آن را به دست خواهان سپرد تا هر مبلغی دلش خواست بنویسد و ما بگوییم «سمعاً و طاعتاً». مشکل عملی جایگزینی «بها» به جای «نصاب» این است: خواهان دادخواستی با مبلغ ۷۰ میلیون تومان (در صلاحیت دادگاه صلح) می‌دهد. وسط رسیدگی تصمیم می‌گیرد پرونده را از شعبه خارج کند؛ کافیست مبلغ خواسته را به ۱۱۰ میلیون تومان افزایش دهد. ناگهان دادگاه صلح صلاحیتش را از دست می‌دهد و مجبور به صدور قرار عدم صلاحیت می‌شود؛ این یعنی بی‌ثباتی در دادرسی.

دکتر محسنی: بله، این ایراد کاملاً وارد است.